

دلک‌های درباری، دلک‌های مردمی

نوشته حسین نوربخش

دلک‌ها و کارهایشان بخشی از تاریخ را تشکیل می‌دهد. اینان گاه کارهایی کرده‌اند که یا به نجات جان بی‌گناهان منجر شده و یا قدرتمندی را از عرش به فرش انداخته است.

بخشی از دلک‌کان، فقط خدمتگزار دربار و پادشاهان نبوده‌اند، بلکه هنر خویش را وقف خنداندن و شادمانی مردم می‌کردند. این امر به ویژه در ایران و در مراسم مربوط به عید نوروز بیشتر مصداق دارد. از دلک‌کائی که در گذشته و در مراسم نوروزی هنر خود را به جامعه عرضه می‌کردند، اکنون فقط حاجی فیروزها باقی مانده‌اند.

نوشته زیر نگاهی گذرا به نقش دلک‌ها در تاریخ و همچنین دلک‌های مردمی در ایران دارد. کسی به طور دقیق نمی‌داند از چه زمانی دلک بازی رواج یافت و سپس جزئی از اجزای دربارها، گسترده شد و یا از کدام دوره و تحت چه شرایطی دلک‌های دوره گرد به میدان آمدند و اصولاً عوامل پایه عرصه گذاشتن آنها چه بوده است؟

شاید قدیمی‌ترین تاریخچه که اشاره‌ای به حضور دلک در دربار دارد، نوشته مختصری پیرامون دلک دربار فرعون مصر است که هنگام ورود حضرت موسی (ع) و برادرش هارون، فرعون را با حیرت و حیرت‌ناکی خود سرگرم می‌کرد.

این ندیم در کتاب الفهرست می‌نویسد: «اول کسی که با افسانه شب‌زنده‌داری کرد، اسکندر بود، او گروهی داشت که وی را خندان می‌ساختند و افسانه‌ها برایش می‌گفتند، پس از او سایر پادشاهان این رویه را به کار بردند.»

گیرشمن در کتاب خود به نام ایران، ضمن شمارش طبقات مختلف دربار ساسانی اشاره‌ای هم به مقلدان و دلک‌ها می‌کند:

«همچنین در این دربار مقلدان بودند و شعبده‌بازان و دلک‌ها و نوازندگان.» (۱)

خواجeh نظام‌المنک در کتاب سیاست‌نامه خود از عده‌ای به نام «ندیم» نام می‌برد که ضمن انجام امور محوله، عهده‌دار سرگرم ساختن پادشاه بودند:



چنین فردی بودند. دلک درباری علاوه بر ظرافت و شیرین‌سخنی، لازم بود بدیهه‌گو هم باشد. مهم‌تر اینکه او می‌بایست به خوبی به روحیات و حالات سلطان واقف باشد، تمام تغییرات روحی و اخلاقی و حالات مختلف او را درک کند تا بتواند خود را از خطرهای مقطعی که ناشی از تحولات روحی سلطان است برکنار دارد.

دربارهای قدیم مرکز توطئه‌ها، زد و بندها، دشمنی‌ها و دوستی‌ها بود. به قول «گیون» مورخ معروف انگلیسی، اگر کسی به نیرنگ‌ها و پیچ و خم‌ها و فوت و فن‌های خاص آشنایی نداشت هرگز نمی‌توانست خود را برای مدتی کوتاه در دربارهای قدیم حفظ کند. یک دلک درباری باید می‌دانست که در جنگلی تاریک و پرخطر تنها است و در هرگامی که بر می‌دارد با هزاران خطر روبروست.

از «تربوله» دلک فرانسوای اول شهریار سلسله والوای فرانسه نقل می‌کنند که گفته است: «امثال من چون بندبازانی هستیم که در ارتفاع زیاد باید از روی ریسمانی نازک و برنده چون شمشر بگذریم.»

در واقع چنین بود، هیچ دلکی نبوده که در دوره زندگی خود حداقل یک بار فرمان قتل خود را از دهان شهریارش شنیده باشد و هیچ دلکی نبوده که روزی صدها بار چشم‌غره و خط و نشان کشیدن درباریان را علیه خود ندیده باشد.

در تاریخ بیهقی می‌بینیم که دلک سلطان محمود چهار بار با خطر مرگ روبرو شده در شرح حال ابونواس که با وجود شوخ‌طبعی و هزالی نمی‌توان او را در ردیف دلک‌کان درباری قرارداد بارها خود را در خطر مرگ دید و جان شیرین را فدا شده در راه شوخی و هزالی مشاهده کرد.

دلک جزو تجملات دربار بود و وسیله‌ای برای سرگرمی و شاید هم وسیله‌ای برای شهریار که بزرگان دربارش را تحقیر کند و بدان‌ها بفهماند کسی نیستند، وجود ندارند و حتی نمی‌توانند در برابر مسخرگی‌های یک مردنا چیز از خود دفاع کنند. به نظر می‌رسد دلک یک رسم عربی باشد که پس از تسلط اعراب بر شاهنشاهی ایران و شمال

«از ندیمان هر یکی را منزلتی و مرتبتی بود، بعضی را محل نشستن و بعضی را محل ایستادن بود چنانکه از قدیم باز، عادت مجلس ملوک و خلف بوده است و هنوز آن رسم در خاندان قدیم خلفا مانده است.»

خليفة را چندان ندیم باشد که پدران او را بوده است و سلطان غزنین را همیشه بیست ندیم بودی و ده نشسته و ده بر پای ایستاده، این رسم و تدبیر از سامانیان دارند.»

بنا به نوشته سبکتکین سالور: شوخی کردن با سلطانی مستبد که آسان فرمان‌گردن زدن صادر می‌کند، آسان به زندان می‌افکند یا کسر می‌کند به منزله آن است که کسی شمع به دست به انبار باروت پای نهد، چون اشک داغ شمع هم اگر روی باروت بچکد انفجار حتمی است.

دلک‌کان یا مسخرگان درباری درست بسان

آفریقا در دربار امرا و سرداران و حکمرانان این سرزمین‌ها مرسوم شده و بعد از طریق اسپانیا به اروپا رفته و به دربارهای شاهان و امرای اروپایی راه یافته...

در مشرق نیز امرا و شاهان ترک‌نژاد این رسم را از امرا و سرداران عرب اخذ کرده‌اند و این رسم در دربارهای ایران مرسوم شده خاصه که می‌بینیم در دربار شاهان و امرای ایرانی نژاد مثل آل‌زیار و آل‌بویه این رسم نبوده بلکه فقط شاهان و امرای ترک‌نژاد که از دربار خلفا تقلید می‌کردند، دلقک داشته‌اند.

ما از رسوم عرب قبل از اسلام در این مورد اطلاع چندانی نداریم ولی همان اطلاعات مختصر به ما اجازه می‌دهد که معتقد باشیم در جامعه عرب قبل از اسلام، مسخرگان و دلقکان بوده‌اند و می‌بینیم که بعد از اسلام امرا و سرداران عرب و بعد خلفای اموی و عباسی به شوخی و هزالی بسیار توجه داشته‌اند.

به هر حال دلقک در دربار شاهان و امرا یک وسیله سرگرمی بود و این رسم تا قرن اخیر هم باقی بود، چنانکه ما شخصی به نام «خوشو» می‌شناسیم که در دربار (احمد زوغو) شهریار آلبانی سمت دلقکی داشت و شاید «خوشو» آخرین فرد از این صنف باشد که جان خود را در راه یک شوخی بی‌موقع با فرمانده ایتالیایی‌ها که آلبانی را اشغال کرده بودند، نهاد. البته بعضی معتقدند که او برای طرفداران (احمد زوغو) جاسوسی می‌کرده و بدین جرم هم اعدام شده است...

درست است که دلقک‌ها وسیله تفریح بودند و برخلاف عقیده برخی از مورخین هرگز آینه عیب‌نمای سروران خود به شمار نمی‌رفتند یا بهتر بگوییم برای این کار انتخاب نشده بودند. ولی آنچه مسلم است کار آنان بدون تأثیر نبوده است زیرا در شوخی و طنز همان قاعده حکمفرماست که بر کاریکاتور حاکم است.

کاریکاتور نیست، هنرمندانه نقضی را که در چهره موضوع هست برجسته می‌سازد و توجه را بدان جلب می‌کند. یا اگر موضوع، یک موضوع اجتماعی باشد عیب و نقص آن را برجسته و به شکل اغراق آمیزی عرضه می‌کند. کار دلقک نیز همین است، زیرا اگر طنز و شوخی بر پایه واقعیت نباشد آن طور که باید در شنونده تأثیر نمی‌کند.

شوخی دلقک با وزیر

برای مثال یک شوخی را از دلقکی نقل می‌کنم. یکی از وزرا عادت داشت در پاسخ خواست و

تمنای ارباب رجوع دست به سینه می‌زد و می‌گفت: بر عهده من، به طور قطع خواست شما برآورده می‌شود.

و این کار را چندین بار تکرار می‌کرد.

روزی با دلقک خود به حمام رفت، دلقک بی در پی به زانوی خود نگاه می‌کرد و آنگاه به سینه وزیر می‌نگریست.

وزیر تعجب کرد و پرسید: علت این کار چیست؟ دلقک گفت: من روزانه هفده بار برای نماز زانو می‌زنم و زانوانم این چنین پینه‌بسته ولی حضرت وزیر روزانه هزار بار دست به سینه می‌زند و قول می‌دهد و به قول خود وفا نمی‌کند اما در سینه ایشان علامت پینه نیست!

بدینسان می‌بینیم که دلقک ناچار بود که برای سرور و شادی مولای خود ماجرائی را که واقعتاً داشته باشد به صورت طنز و شوخی بیان کند و ماجرا می‌بایست از گونه ماجراهای قابل انتقاد باشد و در غیر این صورت دلقک نمی‌توانست به هدف خود یعنی شاد کردن سرور خویش برسد و همین موجب می‌شد که تا اندازه‌ای قدرتمندان به خطا و اشتباه خود واقف شوند و این وقوف و جدان آنان را تحریک می‌کرد که رفع ستم کنند و چون اغلب این شوخی‌ها و مسخرگی‌ها زمانی می‌شد که مرد مقتدر در مجلس عشرت و عیش و نوش بود و در چنین مواقع انسان بیشتر آماده است که مهربانی کند و خود را انسان دوست نشان دهد، تیر به هدف می‌خورد و در حقیقت دلقک دانسته یا ندانسته کار خیر می‌کرد و این امر در آن زمان‌های تاریک استبداد که قانونی جان و مال و ناموس انسان‌ها را در برابر ستمگران حفظ نمی‌کرد خود نور ضعیفی بود و موجب شد که برخی تصور کنند دلقکان مردمی انسان دوست و یار و یاور ستمدیدگان بوده‌اند.

بر نشستن کوبیج

نویسندگان عهد اسلامی ایران، ضمن بحث در اطراف جشن برنشستن کوسه، مرد دلقک کوسه‌ای را به ما معرفی می‌کنند که حرکات و کارهایش فوق‌العاده مورد توجه مردم بوده است و شاید بتوان این مرد را از قدیم‌ترین دلقک‌های ایران دانست.

«هجدهم در روز اول هر روز گویند» که در این روز کوسج (کوسه) بر درازگوشی برنشستی و او مضحکه بودی و طعام‌های گرم خوردی و خود را به داروهای گرم طلا کرده و مسروحه [نوعی بادزن] اندر دست داشتی و باد می‌زدی و از گرما شکایت کردی و مردم او را به برف

ترحم کردند و در میان بزرگان بگردیدی و از هرکس چیزی بستدی و اگر کسی چیزی ندادی با وی قسح کردی [وی را مسذمت و هجو می‌کرد] (۲) در جای دیگر راجع به همین مراسم نوشته‌اند.

«از صبح تا نماز پیشین هرچه جمع می‌شد تعلق بر کار پادشاه داشت و از پیشین تا نماز دیگر به کوسه و جمعی که با او همراه بودند و اگر کوسه بعد از نماز دیگر به نظر بازاریان درمی‌آمد او را آنقدر که توانستند می‌زدند و آن روز را به عربی (رکوب کوسج) خوانند.»

گویند در این روز جمشید از دریا مروارید برآورد و در این روز خدای تعالی حکم سعادت و شقاوت فرمود. که در این روز پیش از آنکه حرف زند بهی بخورد و ترنج بیاید تمام سال او را سعادت باشد.»

جشن بر نشستن کوسه در زمان ابوریحان به عللی که خود او می‌گوید متروک گشته است (قرن چهارم و پنجم هجری).

شوالیه ژان شارون جهانگرد مشهور فرانسوی می‌نویسد: «میدان تبریز بزرگ‌ترین میدانی است از عالم است. تفریحات میدان عبارت است از نمایشات شعبده‌بازان و بندبازان و مسخرگان و لودگان، کشتی‌گیری و نبرد قوچ‌ها و گاو نرها، خواندن اشعار و سرودن داستان‌ها و رقص گرگ.» (۳)

باز یگان در لشکرکشی‌ها

بهرام بیضایی می‌نویسد:

«گسمان می‌رود در لشکرکشی‌های بزرگ ایرانیان به جاهای دور دست، معمولاً عده‌ای بازیگر همراه سپاه بوده‌اند، هم برای سرگرم کردن سپاهیان در بیوته‌ها و هم برای تحریک روحیه مبارزه‌طلبی ایشان در راه، اجرای رقص‌های نمایش جنگی.

در هفت پیکر نظامی آمده است:

شش هزار اوستاد دستان ساز

مطرب و پای‌کوب و لمبت‌باز

گرد کرد از سواد هر شهری

را دهر بقعه را از آن بهری

تا بهرجا که رخت کش باشند

خلق را خوش کنند و خوش باشند

بازی‌های مضحک

آقای بهرام بیضایی در مورد بازی‌های مضحک می‌نویسد:

به مسخره درباری شاید دلیل هوش و ذکاوت سرشار این گروه یا به سبب گفته‌ها و حرکات بی پروا و دیوانه‌وار آنها بوده باشد که بدون ترس و واهمه از طرف آنها سر می‌زده است. اغلب پادشاهان شبانه‌روز خود را با دیوانگان درباری می‌گذرانیدند.
دیوانه امپراتور روم

مولانا فخرالدین علی صفی در کتاب لطائف الطوائف درباره دیوانه «هرقل» می‌نویسد: «یکی از علمای بزرگ مصر حکایت کرده است که مرا عزیز مصر به رسالت نزد «هرقل» عظیم روم فرستاد. چون به بارگاه او در آمدم پیش تخت او دیوانه‌ای دیدم که یک سر زنجیر زرین برپای او نهاده بودند و یک سر زنجیر برپایه تخت بسته و از او حرکات شیرین و افعال موزون صادر می‌شد.

من به او متوجه شدم وقتی که هرقل به امری مشغول بود و با جمعی سخن می‌گفت؛ پس زبان خود را بیرون آوردم و حرکت دادم، او به آواز بلند گفت: سبحان الله کرا بسته‌اند و کرا گشاده‌اند!

ذکاوت دلقکان درباری

فریدون و همن، در مجله سخن در مورد مسخرگان و دلقکان می‌نویسد: «حاضر جوابی‌ها و نکته‌های ظریف بهلول در دربار هارون الرشید، کریم شیرهای زمان ناصرالدین شاه، یوزباشی در اصفهان و امثال آنها را اغلب شنیده و خوانده‌ایم. لطیفه‌ها و داستان‌های مربوط به این گروه را به سختی می‌توان جزء داستان‌های ابلهان به شمار آورد مگر آنکه کسانی را که مورد طنز و مسخره آنها واقع شده و نتوانسته‌اند حاضر جوابی یا طنز آنان را به سرعت پاسخ گویند ابله و کودن به حساب آوریم.»

فلسفه وجود دلقک

لطف‌الله ترقی در مورد دلقک‌های درباری و فلسفه وجودی آنها چنین نوشته است: «فلسفه وجود دلقک در دربارهای پادشاهان در اصل آن بود که سلاطین فهیم و پر مغز می‌خواستند به وسیله افراد شوخ طبع و خوشمزه از رموز اسرار و عیوب

[هم] بود. دکان‌دارها هم از دادن شاه‌ی صد دینار مضایقه نمی‌کردند.» (۵)
جایگاه مسخره

می‌گویند عبید زاکانی در روزگار شاه ابواسحاق در شیراز به تحصیل علم مشغول بود. نسخه‌ای در علم معانی به نام شاه ابواسحاق تصنیف کرد. می‌خواست که آن نسخه را به عرض برساند، به او گفتند:



حاجی فیروزها ضمن آنکه پیش‌قراولان نوروزی هستند، نمادی از دلقک‌های مردمی نیز به شمار می‌آیند.

«بازی‌های دسته دوره‌گرد موسوم به «نوروزی خوان‌ها»، شامل دلقک‌هایی چون «حاجی فیروز»، «آتش افروز» و «غول بیابانی» که به نظر می‌رسد در اصل از ملازمین و مسخره‌کنندگان کوسه و شاه نوروزی بوده‌اند و بعد از آن دسته‌ها جدا شده‌اند و تا به امروز هم در ایام عید با پوشش رنگین و چشمگیر و بنا چهره‌هایی به رنگ سیاه یا با صورتک بازی‌های مسخره و خنده‌آوری در می‌آورند، همراه با رقص‌های تند و نواختن ساز و خواندن اشعار هجو آلود و بدبیه‌گویی و مناسب خوانی بالحن و لهجای شیرین و مضحک.» (۴)
آتش افروز تا غول بیابانی

مرحوم عبدالله مستوفی در مورد آتش افروز، دوری‌گردان و غول بیابانی چنین می‌نویسد:

۱- آتش افروز

در هفته آخر سال دسته‌هایی در شهر راه می‌افتاد. یکی از آنها آتش افروز بود. چهار پنج نفر دست و صورت و گردن خود را سیاه کرده، مقداری خمیر به سر گرفته روی آن پنبه و کهنه آغشته به نفت گذاشته آتش به آن می‌زدند و هر یک، یک مشعلی هم به دست داشتند و با ضرب تنبک و تصنیف خوانی عده دیگری دوره افتاده از هر دکان شاه‌ی صد دینار می‌گرفتند و ذکر آنها این شعر بود:

آتش افروز حقیرم

سالی یک روز فقیرم

۲- غول بیابانی

دسته دیگری هم به اسم غول بیابانی بود که یک مرد قدبلند و درشت قواره‌ای، از پوست گوسفند سیاه لباس چسبانی از سرتابه پای خود ترتیب داده، عده‌ای تنبک‌زن و تصنیف خوان دور او را گرفته در دکان‌ها شاه‌ی صد دینار دریافت می‌داشتند.

ذکر غول بیابانی این شعر بود:

من غول بیابانم

سرگشته و حیرانم

۳- دوری‌گردان

شخص دیگری هم بود که یک دوری‌حلیی که وسط آن گودی داشت، نوک چوب نازک بلندی کرده و با حرکت دست که به چوب می‌داد، دوری را در محور خود در نوک چوب به چرخ می‌انداخت و گاهی به قدر دو سه زرع دوری را به هوا انداخته باز در همان حال چرخ با چوب خود می‌گرفت در حالی که دوری از دور زدن خود نمی‌افتاد. با این شخص دوری‌گردان هم، البته تصنیف خوان [و] تنبک‌زن

مسخره‌ای آمده است و شاه‌بد و مشغول است!

عبید زاکانی بعد از آن همه زحمت و رنجی که در تدوین کتاب مذکور متحمل شده بود با حیرت گفت:

هرگاه تقرب سلطان به مسخرگی میسر گردد، چرا کسی دماغ لطیف را به دود چراغ مدرسه کشیف سازد؟

به مجلس شاه ابواسحاق نارفته، ترنم این رباعی گفت:

در علم و هنر چو من مشو صاحب فن

تا نزد عزیزان نشوی خوار چو من

خواهی که شوی قبول آریاب ز من

کنگ آور و کنگری کن و لنگر زن!

دیوانه درباری

در بعضی از کتاب‌ها، مسخره یا دلقک درباری را «دیوانه درباری» ذکر کرده‌اند، اطلاق لفظ دیوانه

کار کشور خود مطلع شوند، زیرا آنها از روح متلق و چابک‌سوی خواجه‌گان و درباریان و وزرای خود مطلع بودند و می‌دانستند که هیچ‌وقت از عیوب سلطنت انتقاد نمی‌کنند و جز تعریف و تمجید و بله قربان‌گویی چیز دیگری از زبانشان تراوش نمی‌نماید و یقین داشتند که محال است روح پست و چابک‌سوی آنها تغییر کند و از طرفی می‌خواستند حشمت و عظمت مقام سلطنت در انظار محفوظ باشد. لذا متوسل به دلک‌ها می‌شدند و به آنها اجازه می‌دادند که به لباس شوخی عیوب شاه را بگویند و از کارهای وزرا و رجال نیز با خوشمزگی انتقاد کنند.

این انتخاب دلک‌الته در نزد پادشاهان نالایق و ضعیف به طرز دیگری تعبیر می‌شد، یعنی فقط از شوخی‌های آنها استفاده می‌کردند که بخندند و تفریح کنند و خاطر مهر مظاهر ملوکانه بدین وسیله شاد شود.»

آقای مهدی بامداد، در کتاب شرح حال رجال ایران، درباره دلک‌های درباری می‌نویسد: «دربارهای ایران و یا به طور کلی دربارهای دول مشرق زمین از این قماش‌ها زیاده داشتند و ضمناً مشوق اشخاص نیز در این رشته بودند و افراد هم برای تقرب به سلاطین و حشر با اعیان و اشراف که کارشان بیکاری، بیعاری و تن‌پروری بود و بنابه گفته عبید زاکانی:

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز

تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی

دلک‌کی رویه فزونی داشت و روز به روز بر عده آنان افزوده می‌شد و حتی حکام هم در ایالات و ولایات از این نوع مسخره‌ها برای مجالس خود داشتند.

سیاست شاهان

آقای بهرام بیضایی می‌نویسد:

«بنا به فرائی که از رفتار مسخرگان درباری با اشراف داریم معلوم می‌شود که سیاست شاهان ایجاد می‌کرده است که بگذارند اینان صراحت و بی‌پروایی خود را حفظ کنند و حتی به نظر می‌رسد صحنه‌سازی‌هایی که طی آنها مسخره درباریان با نفوذ را بیش از حد ریشخند می‌کرده و یا به طور غیرمستقیم نادرستی‌هایشان را آشکار می‌ساخته به تحریک شخص شاه بوده است. تا از این راه معایب اطرفیانش را گوشزد کنند یا

حدودشان را به آنها یادآور شود.» (۶)
عبدالله مستوفی، در مورد سیاست شاهان و قدرت عمل و آزادی دلک‌های درباری می‌نویسد:

در ایران گروه‌های مختلفی با نام‌های گوناگون وجود داشته‌اند که به جای خدمت در دربار، هنرهای خود را در خدمت خندان و شاد کردن مردمان عادی می‌گذاشتند.

شاید تشکیل فراموشخانه کریم شیرای نیز به دستور شخص ناصرالدین شاه قاجار صورت گرفته باشد و هدف تحقیر و استمراء میرزا ملکم‌خان و انجمن او بوده است. در هر حال ایجاد فراموشخانه از طرف کریم شیرای دلک‌ دربار قاجار نشانه قدرت و نفوذ این مرد این طبقه از اجتماع گذشته ایران و مثال روشنی از حمایت بی‌دریغ سلاطین و پادشاهان وقت از دلک‌های درباری، با هدف استفاده از وجود دلک‌ در راه‌های مختلف است.

دلک‌ها پایه گذار نمایش‌های روح‌حسی و تئاتر صادق بهرامی کنارگردان و بازیگر تئاتر و رادیو معتقد بود که دلک‌ها و بازیکنان روح‌حسی پایه گذار تئاتر در ایران بوده‌اند:

«در مملکت ما نمایش از مطایبه‌گویی و طنز به وسیله اشخاص به اصطلاح بامزه و شوخ طبع آغاز شده است. کریم شیرای معروف زمان ناصرالدین شاه یکی از این افراد بوده است. یا بعد از او شیخ شیپور، شیخ کرناکه به تنهایی صحنه‌هایی را با طنز و مطایبه از اوضاع و احوال زمان نمایش می‌دادند و از آن انتقاد می‌کردند و بعد که دستجاتی پیدا شدند و شکر گرفتند که یکی از این دستجات دسته‌عی بیگ بود. به هر حال به نظر من تئاتر ایران را کار همان دلک‌ها و بازیکنان روح‌حسی باید دانست.

مأخذ:

- ۱- کتاب کریم شیرای دلک‌ دربار ناصرالدین شاه نوشته حسین نوربخش
- ۲- کتاب دلک‌های مشهور درباری نوشته حسین نوربخش و سایر منابع

۱- کبیر سمن، بر فسور، کتاب ایران، به نقل از کتاب نمایش در ایران، ص ۴۰

۲- زکریا قزوینی، کتاب عجایب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات، به کوشش نصرالله سبحی، ص ۷۹

۳- تارون، ژان کتاب سباحته‌نامه سارون، ترجمه محمدعباس، ص ۲۰۵

۴- کتاب نمایش در ایران صفحه ۴۸-۴۷

۵- مستوفی، عبدالله، کتاب شرح زندگانی من، جلد اول، ص ۲۵۵

۶- بیضایی بهرام، کتاب نمایش در ایران، ص ۵۶

۷- مستوفی، عبدالله، کتاب شرح زندگانی من، جلد اول، ص ۲۸۳

«شاید غول بیابانی و آتش‌افروز و دوری‌گردان‌های عید هم از درآمد خود باید حقی به نایب کریم بدهند ولی کریم شیرای به این قدر قانع نشده چون مرد بذله‌گوی و خوشمزه‌ای بود و در دربار و خلوت شاه رخنه کرده و دلک‌ درباری شده بود و کم‌کم به همه کس لیچار می‌گفت، در بذله‌گویی‌های خود نمکی داخل می‌کرد که طرف متعرض واقع نشود. ناصرالدین شاه هم با وجود اینکه خیلی اهل این قبیل شوخی‌ها نبود سیاستش اقتضا می‌کرد که جلوی نایب کریم را باز بگذارد تا درباری‌های او از خرم در نروند.» (۷)